

درباره ی روشنک نعدوست و طرح یک پرسش معمای رد پای طاهره در تاریخ زنان

سهیلا وحدتی

تاریخ آن چیزی نیست که در گذشته اتفاق افتاده، بلکه آن چیزی است که ما درباره ی رخدادهاى گذشته بدان آگاهی و باور داریم. برماست که با نگاهی بدون قضاوت گذشته ی خود را بشناسیم و تاریخ خود را بسازیم.

تاریخ ما زنان بویژه در تعریف هویت و جایگاه امروزی ما نقش مهمی ایفا می کند چرا که هویت ما ریشه در گذشته ی ما دارد. چگونگی مبارزات ما نیز ریشه در گذشته ی ما دارد.

تاریخ زنان ایران هنوز درآغاز سازه است. تک و توک چهره های برجسته زنان چون رابعه، طاهره، صدیقه دولت آبادی و روشنک نعدوست در تاریخ ما به چشم می خورد، اما جریان های فکری و شرایط اجتماعی که این شخصیت های برجسته از دل آنها بیرون آمده اند، و یا تاثیری که این زنان برجریان های فکری و یا شرایط اجتماعی محیط پیرامون خود داشته و تاثیری که از خود در تاریخ بجا گذاشته اند ناشناخته باقی مانده است. شناخت عمومی از این زنان در بهترین حالت به تاریخچه ی زندگی شخصی آنها محدود می شود، اما جریانهای فکری که این زنان از دل آنها بیرون آمده اند و پیوند بین این جریانها متاسفانه نادیده انگاشته شده است. این نادیده انگاری شاید تا حدی ناشی از تازه کار بودن ما در تاریخ سازی است. اما دلیل دیگری نیز وجود دارد: تعصب های مذهبی و فشارهای حکومتی مانع از دیدن گذشته و ساختن بخشی از تاریخ ما شده است.

تاریخ مبارزات زنان

جریان تجددخواهی در ایران که در دوران حکومت قاجار اوج گرفت، ابعاد گوناگونی داشت که اقدامات امیرکبیر یک وجه آن بود. وجه دیگری از تجددخواهی در کشور ما خیزش نهضت بابی بود(1). جریان تجددخواهی با سرکوب جنبش بابی و قتل امیرکبیر فروکش کرد، اما با مشروطه خواهی دوباره بیدار شد. در این میان، مبارزات زنان و یا زنان مبارز چه نقشی داشتند؟

و پرسش های فراوان دیگری: آیا مبارزات برای حقوق زنان در متن یا در حاشیه ی این جریان ها وجود داشته است؟ و توسط کدام زنان و مردان به پیش رفته است؟ حق خواهی زنان با چه سدها و موانع جدی روبرو بوده است؟ این موانع چگونه و در

قالب کدام باورهای فرهنگی یا مذهبی عمل می کرده، یا به شکل کدام فشارهای سیاسی اعمال می شده؟ و آیا اکنون این سدها و موانع برچیده شده یا هنوز در مقابل ما وجود دارد، عمل می کند، یا اعمال می شود؟ آیا این موانع را می شناسیم و یا به جزی از فرهنگ روزمره ما مبدل گشته بطوریکه از نگاه ما کاملاً پنهان مانده است؟

همه ی ما حق داریم که بدانیم. و ما هستیم که تاریخ حال و گذشته را می سازیم.

شاید برخی از این پرسش ها تاکنون مطرح شده و کنکاشی در یافتن پاسخ بدانها نیز صورت گرفته است و من از آن بیخبرم چرا که پژوهشگر تاریخ نیستم و دسترسی بسیار اندک و محدودی به منابع تاریخی دارم. به سهم خود کنجکاوی و گمانه زنی خود را مطرح می کنم از آن رو که به عنوان یک زن ایرانی درباره هویت تاریخی خود کنجکاو بوده و به دنبال میراث خود گشته ام. اما آنچه که در پی گمانه زنی دستگیرم شده، در مسیر فعالیت و کنجکاوی هایم به عنوان یک مدافع حقوق بشر بوده است که با نقض حقوق بشر بهائی ها روبرو شدم و در ریشه یابی این نقض مداوم حقوق بشر، با خیزش اجتماعی بابی ها آشنا شدم. و گمان می برم که در دوره ای از تاریخ تجددخواهی عمومی با حق خواهی زنان پیوند خورده، و همراه با حق خواهی زنان سرکوب شده است. بنظر می رسد از آنجا که جنبش تجددخواهی در ایران در قالب مذهبی جدید شکل گرفته، روحانیون مسلمان برای تاکید بر مخالفت با این مذهب جدید بیش از پیش با پیشرفت زنان مخالفت نموده اند. بطور نمونه می بینیم که روحانیون مرتجع هرگونه حق خواهی زنان و از جمله سوادآموزی زنان را تبلیغ بابی و بهائی می دانستند و بشدت با آن مخالفت می کردند. برخی از علما فتوی دادند که وجود مدرسه دخترانه مخالف اصول مذهب شیعه است. و یا به مدرسه پرسبیتی آمریکائی در طهران تنها با این شرط اجازه کار داده شد که از نام نویسی دختران مسلمان خودداری کند. (2)

اندیشه های نوین در قالب مذهب های نوین

احسان طبری در «جنبش بابیان» (3) می نویسد که "شیخیه تعدد زوجات را نفی میکرده و به نوعی تساوی حقوق بین زن و مرد معتقد بوده‌اند." ولی متأسفانه بنظر نمی رسد پژوهشی درباره اندیشه های شیخیه درباره زنان انجام گرفته باشد و نام و نقش زنان و مردانی که در رواج اندیشه های تساوی حقوق بین و زن مرد نقشی داشته اند برجسته نشده است.

نهضت باب در ادامه ی شیخیگری است. تاریخ اخیر ما نشان می دهد که اندیشه های تجددخواهی و دمکراسی طلبی در جامعه ما در چارچوب بازنگری و پیشبرد اندیشه های دین اسلام باقی مانده است. این نگاه تازه و نو به مذهب به حقوق

زنان چه نگاهی داشته و دارد و تا چه حد در "تساوی حقوق بین و زن مرد" پیش رفته است؟

آیا توجه به حقوق زنان حاصل تماس با غرب بوده یا ریشه های اجتماعی درون زا داشته است؟

آیا توجه به حقوق زنان حاصل حضور زن یا زنانی فعال در این جنبش، مانند طاهره قره العین، بوده که جنبش را به پیش رانده اند و حضور آنها باعث شده مردان به اهمیت حضور زنان آگاهی یافته و اهمیت پیشرفت زنان را در دیدگاه های خود مطرح کنند؟

شاید حق خواهی زنان بخشی از خواسته های این جنبش بوده و از این رو در آموزه های مذهبی که در ادامه ی این جنبش شکل گرفته به چشم می خورد؟

نظر قطعی درباره ی شایدها نیاز به پژوهش و کنکاش گسترده در رخدادهای گذشته دارد، همچنانکه پاسخ به پرسش هایی از این دست: نقش زنی چون طاهره در شکل گیری این جریان تجددخواهی و مطرح کردن حقوق زنان در آن چه بوده است؟ نقش جریان تجددخواهی در بروز شخصیت طاهره چه بوده است؟ ادامه ی این جریان تجددخواهی آیا کاملاً سرکوب می شود؟ این سرکوب چه تاثیری در زندگی زنان ایرانی دارد؟ آیا رگه هایی از این جریان تجددخواهی ادامه می یابد و بعدها در مبارزات زنان ایرانی به شکلی بروز می کند؟

از همه ی زنانی که در دل این «شاید» ها می گنجد، ما فقط یک چهره را می شناسیم: طاهره قره العین. و شاید برخی از این آموزه هایی که در راستای حقوق زنان در آئین بیانی (ازلی) و بهائی وجود دارد متأثر از حضور شخصیت طاهره در متن این جنبش است.

طرح یک پرسش

عمده ترین پرسش برای من این بوده که رد پای طاهره در تاریخ زنان این کشور چه می شود و نقش او در سامان گیری مبارزات حق خواهانه ی زنان ایران در سده ی اخیر چیست؟ و گمان می کنم که در کنکاش در اطراف این پرسش شاید حلقه های گمشده ای از تاریخ را یافته ام که اگرچه اینجا و آنجا بصورت پراکنده تکه پاره هایی از آن گفته شده، اما هنوز بیغرضانه و بدون تعصب مطرح نشده، و از همه مهمتر اینکه به صورت جریانی در تاریخ زنان ایران بازگو نشده است. برخی منابعی که من در دسترس دارم از طریق تارنمای جهانی بوده و گاه نقل از منابع دیگر است و از آنجایی که منظور من بیشتر طرح پرسش و گمانه زنی است تا یافتن پاسخ های مشخص و دقیق، به ارائه ی کلی یافته ها بسنده کرده و از طرح جزئیات خودداری می کنم. امیدوارم که این بخش مهم از گذشته و هویت ما در آینده مورد توجه بیشتر پژوهشگران قرار گیرد و تاریخ ما زنان با سندهای تاریخی موشکافی شود.

و جریان کنجکاوی من و گمانه زنی درباره حلقه های گمشده ی تاریخ زنان شاید بازتابی از روند نگاه اکثریت جامعه ی ایران به واقعیت های دربرگیرنده ی اقلیت ها در این راستا باشد که میزان تعصب ارثی ما را نشان می دهد، و شمه ای از تلاشی را که ما برای زدودن این تعصب مدیون خود هستیم.

در آغاز: خوشنودی از قتل طاهره

یکی از افراد خوش خطی که به آخرین پادشاه قاجار- محمدعلی شاه- در کودکی مشق خط می داد، حسین خان - پدر مادرم - بود. حسین خان داستانهایی از تاریخ و زندگی در دربار برای مادرم تعریف کرده بود که من هم برخی از این داستانها را در کودکی از زبان مادرم شنیده بودم. از جمله این داستانها یکی درباره طاهره قره العین بود که زن بسیار خوش صحبت و خوشرویی بوده و شعر می گفته است. مادرم از قول پدرش برایم تعریف می کرد که امیرکبیر از ترس آنکه مبادا ناصرالدین شاه که شیفته ی خوشرویی و خوش گفتاری و شهادت طاهره شده بود، یکسره دل به او بسپارد و بابی شود، دستور قتل طاهره را بدون اطلاع شاه صادر کرده بود

مادرم همانند پدرش خشنود بود از این که امیرکبیر به این ترتیب ملت ایران را از بابی شدن نجات داده بود وگرنه شاه بابی می شد و ملت یکسره در پی او بابی می شدند. و من هم البته خشنود بودم که همه ی ما از کافر شدن نجات پیدا کرده بودیم.

قره العین: شاعر

سالها بعد درباره طاهره قره العین به عنوان زنی آزاده و شاعر بطور پراکنده خواندم. یکی از شعرهای زیبای او را - چشمه به چشمه جو به جو - با صدای شجریان شنیدم. بگذریم که بعدها شنیدم که این شعری است که طاهره دوست داشته و از شاعر هم دوره ی او، طاهر کاشانی، است.(4)

اما طاهره هنوز تک و تنها وسط تاریخ ایستاده بود، زن زیبایی که شعرهای بسیار زیبایی گفته بود. ولی از زندگی او و یا از افکار او چیزی گفته نمی شد.

تنها وجه استثنایی طاهره این بود که زن جوانی بود که شعرهای بسیار پراحساس و زیبایی سروده بود.

طاهره: زنی توانمند، مبارز و نظریه پرداز

بعد ها به عنوان یک مدافع حقوق بشر در مسیر پژوهش درباره وضعیت بهائیان در

ایران، از اعدام ده زن بهائی در شیراز آگاهی یافتیم و بشدت متأثر شدم* و بیشتر درباره میزان نقض حقوق بشر این اقلیت دینی کنجکاو شدم. بدنبال روشن کردن رد پای نقض حقوق بشر بهائیان در تاریخ کشورمان بود که کتاب «تاریخ نیل» را خواندم،** و دوباره به طاهره برخوردیم. زنی که از چهره های برجسته ی جنبش بابی است و نقش موثری در این نهضت داشته است. در پی آن برای درک ابعاد تاریخی ماجرای جنبش بابی کتاب «رستاخیز و تجدید: پیدایش نهضت بابی در ایران، 1844 تا 1850» (1) را مطالعه کردم. و به این ترتیب بود که بیشتر درباره ی طاهره به عنوان زنی که خود در خیزش نهضت بابی نقش موثری داشته آموختم. دانستم که او اولین زنی است که در تاریخ کشور ما بخاطر مشارکت اجتماعی حجاب را پس زده است و شاید اولین زنی است که خود شوهرش را طلاق داده و تا حدودی با زندگی و اندیشه های او آشنا شدم. طاهره زن توانمندی است که تا نهایت ممکن سنت شکنی کرده و بیش از هر زن دیگری در دوران خویش در زندگی اجتماعی مشارکت داشته است. کتاب «حضرت طاهره» (4) به تفصیل درباره زندگی شخصی طاهره و اطرافیان او توضیح می دهد طاهره در یک خانواده ی ممتاز روحانی که با دربار رفت و آمد داشته بزرگ شده، تحصیلاتی برابر با بهترین تحصیلات ممکن برای مردان کسب کرده و بخاطر هوش و استعداد خویش در این زمینه از برادران خویش پیشی گرفته است. خانواده ی طاهره برای تحصیل زنان ارزش قائل بوده و مردان و زنان در اینباره با هم بحث و گفتگو می کرده اند و زنان رساله می نوشته اند. گفته شده که زن برادر طاهره و دخترعموی او نیز رساله ای در تفسیر قرآن نوشته است (4).

طاهره شخصیت استثنایی داشته اما از امکانات نسبتاً استثنایی نیز برخوردار بوده است. وی در خانواده ای مرفه و با فرهنگ دنیا آمده، از شرایط و امکانات عالی آموزشی برخوردار بوده، و برای کسب تحصیل به عراق سفر کرده است. پدر و عمویش - که پدرشوهرش نیز بود - مجتهدان سرشناس و با اعتبار شهر قزوین بوده اند و با دربار رفت و آمد داشته اند. شوهرش نیز روحانی بوده و به عراق سفر می کرده است. طاهره در سن 29 سالگی خانه و شوهر و سه فرزند خویش را ترک می کند (4) و بدنبال هدف های خود می رود. بگذریم که دیدگاه او درباره ی زندگی شخصی، مبارزه و شهادت بسیار شبیه مردان هم دوره ی ایشان بوده، اما نکته همینجاست که او از زنان هم دوره ی خویش بسیار فاصله گرفته تا چاییکه حتی برای بسیاری از مردان هم دوره ی خویش در جایگاه راهبری و پیشوایی قرار گرفته است.

کنت دوگوبینو وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران در باره ی طاهره می نویسد " با اینکه مراتب فضل و دانش و معلومات این زن اظهرمن الشمس بود همیشه ساده و بی پیرایه حرف میزد ولی در عین حال باندازه ای جالب توجه و موثر بود که اعماق روح مستمعین را تکان میداد و غالباً از شدت تأثر اشک از چشم ها مانند سیل جاری میگردید." (5)

کنت دوگوبینو در این کتاب بخشی از صحبت های طاهره را خطاب به جمعیت چنین نقل می کند: "زنان هم باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهیم شوند و تحمل مخاطرات و مشقات را بنمایند، گذشت آن دوره که زنان باجبار باید در اندرونهای محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان عمر خود را بیپایان رسانند و با دسترنج مردان ارتزاق نمایند اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را بدور اندازند و بانجام وظائف انسانیت پردازند ضعف و ناتوانی که از هنگام تولد بآنها دست میدهد و مخصوصا ترس و بیمی که در روح آنها بمرور زمان جایگزین و طبیعی شده باید بکلی از خود دور نمایند و خود را با تمام معنی انسان تصور کنند و دوش بدوش مردان مراحل زندگانی را بپیمایند و در کارها بآنها مساعدت نمایند مخصوصا وقت آن است که مانند مردان بمجاهدت پردازند و جانبازی کنند و در میدان جنگ فداکاری نمایند و در معرض شهادت قرار گیرند." (5)

حضرت طاهره

فاطمه زرین تاج برغانی نام واقعی اش بود و "طاهره" و "قره العین" لقب هایی که دو پیشوای فکری - مذهبی هم دوره ی وی به او داده بودند.

سید کاظم رشتی، پیشوای شیخیه، لقب "قره العین" - یعنی نور چشم - را به او داد. قره العین در منزل سید کاظم رشتی زندگی می کرد و پس از مرگ سیدکاظم رشتی قره العین کلاس های درس او را اداره می کرد.

باب لقب "طاهره" را به او داد. باب که خود رهبر جنبش بود و همه پیروانش او را به عنوان رابط امام زمان می شناختند و در حد ستایش او را قبول داشتند، احترام ویژه ای برای طاهره قائل بود چرا که او را از طریق نوشته هایش می شناخت افزون بر اینکه شهرت طاهره دهان به دهان به او رسیده بود. دیگر رهبران منطقه ای جنبش باب و همه ی پیروان باب برای این زن احترام فراوانی قائل بودند باب به قدری به او ارادت داشته که نادیده او را به جمع والاترین پیروان خویش، حروف حی، پذیرفته است و پس از اجتماع بدشت که شکایت نزد باب می برند که این زن حجاب از سر برداشته، باب میزان اعتماد خود را با دادن لقب "طاهره" به او روشن می سازد.

میرزا حسینعلی نوری، از پیروان باب و بنیانگذار آئین بهائی بود که به بهاءالله معروف است. فرزند وی، عباس افندی که به عبدالبهاء معروف است، نقش محوری در تدوین و ترویج آئین بهائی در جهان داشته است. عبدالبهاء که متولد 1844 است، درباره ی طاهره می نویسد: "چه بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده مریم مجدلیه غبطه ء رجال بود مریم ام یعقوب قدوه رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است. حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قره

الهی ککب نوارنی روشن بود." (6)

به این ترتیب حضرت طاهره در ردیف مریم مقدس و حضرت فاطمه آمده که نشانگر عظمت شخصیت این زن و تاثیر شگرف او بر رهبران فکری و اجتماعی دوران خویش است که قتل وی را از روی عجز همه سیاستمداران و روحانیون اسلام در پاسخ به او دانستند. از آنجائیکه کتاب مربوط به زندگینامه ی او عنوان «حضرت طاهره» (4) دارد، روشن است که این زن هنوز از احترام ویژه و والایی در نزد بسیاری برخوردار است.

"و دیگری از آن ذوات نامدار جناب طاهره دختر میرزا صالح قزوینی است که ایشانرا قره العین نامیده اند و در این دوره او را شفیعه محشر و عصمت کبری و جلوه زهرا دانند الحق آن بزرگوار گوی سبقت به چوگان همت از مردان نامی روزگار ربوده سر افتخار و مباهات زنان عالم را به چرخ هفتمین سودند و در حقیقت جلی بسی شگفتی و حیرت بود که این همه رجال نامی ایران و فحول فضلال اسلام از اقناع و اسکات یک زنی در مقام جواب و سوال علمی عجز بهم رسانیده آخر چاره جز هلاکش نیافتند." (7)

کتابهای دیگری درباره طاهره در دست نگارش است که ما را بیشتر با شخصیت و زندگی این زن مبارز آشنا خواهد ساخت. اما معمای اصلی مورد بحث در اینجا نه شخصیت فردی و زندگی خصوصی طاهره، که تاثیر نقش و پیامد حضور او در تاریخ مبارزات زنان است.

معمای ردپای طاهره

آنچه که پس از شناخت بیشتر از طاهره برایم معما شد، جایگاه طاهره در جامعه ی خویش بود؛ آیا طاهره کک زن استثنایی بود که پایه گذار مبارزات زنان ایرانی است؟ طاهره زنی است که مدعی همه ی حقوق فردی و اجتماعی خود شده، به شوهر خود تمکین نکرده که هیچ، او را طلاق داده و رفته است. طاهره تقریباً همه ی آنچه را که خواسته در زندگی کوتاه خود در حوزه شخصی و نیز در جریان جنبش اجتماعی بدست آورده و تا جایگاه یک نظریه پرداز و برنامه ریز مبارزه پیش رفته است. چگونه است که آن شرایط اجتماعی که به چنین زنی اجازه وجود داده و او را پرورده است برای زنان در سطح جامعه تغییری ایجاد نکرده است؟ آیا زنان دیگری مثل طاهره می زیسته اند و به همان اندازه استقلال شخصیت داشته اند که ما از آنها بیخبریم؟ مردان اطراف طاهره چگونه بوده اند که چنین استقلال و شخصیت برجسته زن را پذیرفته اند، از پدرش گرفته که او را آموزش می داد تا برادرش که به برتری طاهره اذعان داشت تا شاگردان سید کاظم رشتی که از او درس می گرفتند.

زنان اطراف طاهره چگونه بودند؟ طاهره بی شک تنها نبوده است، یاران و همراهانی داشته که با او آشنا و دوست بوده اند، برخی با او هم‌رزم بودند آیا این زنان و مردان همچون طاهره به شخصیت زن نگاهی با احترام و برابر با شخصیت مرد داشتند؟ یا اینکه متأثر از شخصیت طاهره به چنین نگاهی رسیده بودند؟

حلقه های گمشده: زنان توانمند و مبارز پس از طاهره

مهمتر از همه اینکه تاثیر طاهره در زنان و مردان پس از او چه بوده است؟ طاهره قره العین، زنی با چنین اندیشه های روشن و والا درباره حقوق زن که در آن فضای زن ستیز، خود به استقلال فکری رسیده و طلاق خود را از شوهرش اعلام می کند، تسلیم هیچگونه شایعه پراکنی و تهدید از جانب خانواده ی قدرتمند مذهبی شوهرش نمی شود و به خانه شوهر باز نمی گردد و راه خود را با هم‌رزمان خویش پی می گیرد، از شخصیت های برجسته ی نهضت بابتی است، اندیشه هایش در جریان مبارزه و نهضت فکری تاثیرگذار است، و در راه عقیده و مبارزه ی خویش جان می بازد. چنین زنی چگونه است که از خود ردپایی در تاریخ بجا گذاشته است؟

چرا زنان مبارز و توانمندی را که خواهان مشارکت اجتماعی بودند، تا پنجاه سال پس از طاهره دیگر نمی بینیم؟

آیا امکان دارد که جریان اجتماعی تجددطلبی که طاهره از دل آن بیرون می آید، به ناگاه در تاریخ قطع شود؟ و با آغاز مدرسه های دخترانه و انتشار نشریه های زنان به ناگهان جوانه زند؟ آیا همه ی جریانی که یک خیزش اجتماعی و نهضت تجددخواهی را در سراسر ایران آغاز کرد و زنی چون طاهره در بطن چنین جریانی بود، به ناگاه با سرکوب جریان فروکش کرد و هیچ اثری از خود بجای نگذاشت و آغاز مدرسه های دخترانه اتفاقی بود؟

پرسش این است که بین طاهره قره العین که در متن خیزش جنبش بابتی بود و زنانی چون صدیقه دولت آبادی و روشنگر نوح دوست که اولین نشریه های زنان را منتشر می کنند، اولین مدرسه های دختران را بنیاد می نهند تا زنان را باسواد سازند، و در تشکیل اولین انجمن های زنان نقش و حضور جدی دارند رابطه و پیوندی وجود دارد؟ آیا این زنان می توانند از طاهره تاثیر گرفته باشند و از نظر فرهنگی دختران طاهره در نسل های پس از او بشمار آیند؟

آیا حلقه ی گمشده ای در این میان بین نهضت بابتی و آغاز کار مدرسه های دختران در ایران هست که ما از آن بیخبریم؟

در میان زنانی که پس از طاهره به آن درجه از رشد و توانمندی فردی رسیده اند که مبارزه برای حقوق زنان را ادامه می دهند، صدیقه دولت آبادی و روشنگر

نوعدوست را می بینیم. اگر با نگاهی کنجکاو و بی تعصب به جریان های اجتماعی آن دوره نگاه کنیم، می بینیم این زنانی که اولین مدرسه های دختران را در ایران پایه گذاری کردند به گونه ای از نسل طاهره و ادامه ی جنبش تجددخواهی در تاریخ کشور ما هستند.

تأثیر فرهنگی نهضت باب

با مطالعه ی آموزه های بابی و بهائی درباره ی حقوق زنان، می توان حدس زد که شخصیت برجسته ی طاهره در تدوین این حقوق زنان موثر بوده است. به بیان دیگر، شاید آیین های بابی یا بیانی (ازلی) و بهائی متأثر از شخصیت و افکار طاهره به حقوق زن توجه بیشتری نشان داده باشند. شاید نهضت تجددطلبی که طاهره از بطن آن بیرون آمده به حقوق زنان توجه جدی داشته است. بهرحال ما می دانیم که آموزه های پیروان باب و دین بهائی روی حقوق مساوی زنان با مردان و بویژه اهمیت تحصیل دختران تأکید کرده است. در آئین بهائی حجاب اجباری نیست و در آئین ازلی حجاب منع شده است. در آئین بهائی تک همسری و منع صیغه تدوین شده است.

میرزا یحیی نوری، معروف به صبح ازل، جانشین باب بوده که فرقه ی ازلی یا بیانی را در ادامه ی اندیشه های باب بنیان نهاده است. میرزا یحیی نوری (صبح ازل) برادر بزرگتر و ناتنی میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) بوده است. گرچه از اصول ازلی (بیانی) آگاهی زیادی در دست نیست، اما دامادهای صبح ازل، میرزا رضا کرمانی و شیخ احمدرواحی کرمانی، برخی از اصول شریعت بیانی را در کتاب هشت بهشت نگاشته اند. این کتاب نشان می دهد که پیروان بیان یا ازلی ها اندیشه های بسیار مترقی درباره زنان داشته اند که، از جمله اینکه زنان نه تنها در حقوق، بلکه در حظوظ - یعنی لذت ها - با مردان مساوی باشند. آنها حجاب و بی سوادگی زنان را مایه فساد می دانستند و باور داشتند که برای آنکه زنا اتفاق نیافتد، زنان باید بتوانند آزادانه و بدون حجاب در جامعه حضور داشته باشند، در انتخاب همسر آزادی داشته باشند، و چهارسال پیش از ازدواج با نامزد خود معاشرت کنند، همپای مردان تحصیل کنند و فنون و علوم بیاموزند. "در ابتدای عنفوان شباب باید هر مرد و زنی برای خود جفتی نامزد نمایند و مخارج آن از وجوه بریه و بیت و المال داده شود و اقلاً تا چهارسال زوج و زوجه قبل از وقوع نکاح با یکدیگر معاشرت و موانست نمایند تا بمحاسن و معایب یکدیگر واقف باشند و ازدواج از روی فریب نباشد و طرفین بمیل خاطر خود باید انتخاب جفت نمایند تا باجبار و تکلیف پدر و مادر و روسا نباشند و نکاح میان کفا و اشباه واقع شود تا مغایرت در مسلک میان ایشان پدید نیاید و زنان در حظوظ و حقوق با مردان مساوی باشند و ایشانرا از هر گونه علوم و فنون و صناعات بیاموزند و به نیک و بد واقف شوند و عدم حجاب زنان و سخن نگفتن ایشان با مرد بیگانه تا بکلی هیچ معصیت و عمل فاحشی تولید نکند بدیهی است اگر این مراتب رعایت شود عمل زنا حدوث نخواهد یافت." (8)

پیروان صبح ازل تبعیض علیه زنان را "موجب هزارگونه فساد در عالم انسانیت" شمرده اند: "ماده پنجم - عدم حجاب و توارى زنان و مساوات ایشان با مردان در جمیع حقوق حیاتی و ایشانرا در اعمال بالنسبه ید یسری قرار دادن در صورتیکه هر دوست را بطور تساوی کار بفرماید و در اعمال میان دو یک فرق نگذارد مخفی نماند که حجاب و توارى زنان و عدم مخالطه ایشان با مردان و اسقاط آنان از حقوق بشریت بطوریکه آنانرا از اعداد بشر نمی شمردند موجب هزارگونه فساد در عالم انسانیت شده چه این جنس لطیف مبدء تربیت اطفال مربی امور بیتیه منشاء جمیع ترقیات انسانیت هستند بواسطه سوء معاملاتیکه مردان با ایشان بجا میآورند و ایشانرا از شماره انسان خارج گذارده اند نیمه عالم حضارت و تمدن لغو و معطل مانده و حال اینکه عالم انسانیت بسرحد کمال نخواهد رسید مگر اینکه زنان نیز در جمیع امور و حقوق با مردان مشترک و برابر باشند زیرا که صفات بشریت در زنان بمراتب کاملتر از مردان است از آنجمله ماده شهوت و غضب در زنان چندین درجه کمتر از مردان است و رقت و رحمت و لطافت و محبت در زنان بیشتر از مردان میباشد." (9)

بهاءالله سن بلوغ برای زن و مرد یکسان و پانزده سالگی اعلام می کند (10) و تصریح می دارد که "نامزد شدن با دختری که به سن بلوغ نرسیده جایز نیست" (11) و نجس بودن شرعی زنان در دوران عادت ماهانه را از میان بر می دارد (12) آئین بهائی حجاب را اجباری نمی داند و پوشش بدن را به اختیار افراد و در حد حفظ وقار شخصی قرار می دهد: "جمال اقدس ابهی زمام البسه و ترتیب لحنی و اصلاح آن را در قبضه اختیار عباد قرار داده و در عین حال احباء را نصیحت فرموده اند که از حد وقار تجاوز نکنند و اعتدال را در مورد لباس و پوشاک رعایت نمایند." (13)

عبدالبهاء، فرزند بهاءالله، درباره برابری زن و مرد می گوید: "عالم انسانی مانند طیور محتاج بدو جناح است یک اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب ویال بال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش باز ماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده و جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست و دوپا عطا کرده در میان امتیازی نگذارده است. لهذا چرا باید نساء از رجال پست تر باشند؟ عدالت الهی قبول نمیکند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هرکس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد." (6)

بنا بر چنین آموزه هایی می توان گمان برد که زنانی که در خانواده های بابی و بهائی رشد یافته اند در زمینه فردی و در چارچوب خانواده گامی پیشتر از عموم همقطاران خود بوده باشند.

از این رو بعید نیست زانی که در خانواده های بایی و بیانی و بهائی رشد یافته اند در مطرح کردن حقوق اجتماعی زنان نقش بسزایی داشته اند.

از بین بردن حجاب اجباری

بحث من برسر این نیست که صدیقه دولت آبادی یا روشنگر نועدوست خود به باورهای باب یا پیروان او باور داشته اند. بسیاری از روشنفکران موثر در نهضت مشروطه نیز از خانواده های ازلی و بهائی برخاسته اند و این دلیل تعلق خاطر آنان به این یا آن اندیشه نیست. بلکه نشانگر حلقه های پیوند در روند رشد فکری جامعه است. این تاثیر فرهنگی در واقع حلقه ی پیوند یک نهضت به نهضتی دیگر است.

به نظر می رسد بسیاری از این روشنفکران لائیک و اومانیست و برخی متمایل به سوسیالیسم بوده اند. اما محیطی که در آن پرورش یافته اند، محیطی متأثر از ارزش های نوین تجددطلبی بوده است که در دل نهضت باب شکوفا شد.

مخالفت ازلی ها با حجاب که در کتاب «هشت بهشت» آمده بطور مشخص متأثر از باورهای طاهره و کشف حجاب او در بدشت و اعلان گسست بایی ها از اسلام سنتی است: "حکم نماز و روزه و حج و غسل جمعه و نماز جماعت و استعباد و حجاب زنان در شریعت اسلام مبنی بر اقتضاء و مصلحتی مخصوص بوده که امروز بکلی هیچکس ملاحظه آن حکمت و مصلحت را نمی نماید بلکه همان قشر اعمال را تنها نقطه استناد و پرنسیب خود قرار داده اند و بصورت بلامعنی اکتفا جسته هیچ نمی دانند نتیجه اصلی این اعمال چه بوده و چیست بخلاف شریعت بیان که فایده اصلی نماز و روزه و حج و امثال آنها را بطوری لازم حقیقت حکم قرار میدهد که اگر صورت این اعمال هم فرضاً ترک بشود نتایج اصلی آنها از میان نخواهد رفت." (14)

چنین محیطی بویژه در زندگی زنان بس موثر بوده است چرا که آنان در جامعه ی سنتی با سدهای زیادی در راه رشد فردی خویش روبرو بوده اند. اما محیط روشنفکری خاستگاه این زنان متأثر از زندگی و آموزه های طاهره قره العین بوده که بیش از آنچه که در جامعه ی سنتی آن زمان مرسوم بوده به زنان احترام می گذارده بدین معنا که حجاب زنان را برداشته، به تحصیل و آموزش آنان بها می داده و مانع از مشارکت اجتماعی آنان نمی شده است. به بیان دیگر، موانع رشد فردی زنان در نتیجه تاثیر مبارزات طاهره و زنان و مردان هم عصر او به میزان زیادی در زندگی این زنان کاهش یافته است. از این رو، زنان فرصتی یافته اند که گامی ورای زندگی فردی و خانوادگی خود گذاشته و خود را درگیر مسائل اجتماعی سازند و برای بهبود وضعیت زنان برنامه ریزی و درعمل مبارزه کنند.

این زنان خود لزوماً بابتی یا بهائی نبوده اند. تاکید می‌کنم که تکیه‌ی من روی شیوه‌ی تفکر و نگرش مذهبی، این مذهبی یا آن مذهبی، و اصولاً مذهبی یا غیرمذهبی خود این زنان نیست، بلکه تکیه‌ی من روی عوامل خانوادگی و فرهنگی محیط رشد این زنان است که در آموزش و رشد سطح فکری آنان موثر بوده است.



همه‌ی زنان در این گردهمایی پیروان صبح ازلی یا آئین بیانی در تهران بی‌حجاب هستند. این عکس حدود اواخر دهه 1930 و اوایل دهه 1940 گرفته شده است. (عکس برگرفته از: <http://www.iranian.com/main/blog/nur/bayani-community-iran>)

عکس گردهمایی پیروان آئین بیانی یا ازلی نشان می‌دهد که زنان حجاب نداشته اند و حجاب زنان ازلی شاید تنها یک پوشش ظاهری در جامعه برای هم‌رنگ جماعت شدن بوده است.

جالب اینکه صبح ازلی و پسر او هر کدام چندین زن داشته اند. بهاء‌الله نیز با چندین زن ازدواج کرده با اینکه پس از او فرزندش عبدالبهاء چند همسری را در آئین بهائی منع کرده است. اما بهرحال زنان و دختران ازلی و بهائی مجبور نبوده اند که حجاب داشته باشند و به عکس، تشویق می‌شده اند که حجاب را کنار گذارده و در جمع مشارکت داشته باشند و اگر خانواده‌هایشان امکان تحصیل فرزندان را داشتند، دختران از سواد برخوردارند. در آموزه‌های بهائی روی سواد آموزی زنان تاکید شده است. بگذریم که این تاکید بر سواد آموزی زنان به خاطر نقش مادری زنان و پرورش نسل آینده است، و نه به خاطر مشارکت اجتماعی آنان، ولی بهرحال در رفع موانع

خانوادگی و فرهنگی و تشویق زنان به تحصیل موثر بوده است.

تاسیس مدرسه ها و سوادآموزی زنان

بهاءالله در مورد اهمیت تربیت زنان می گوید "در این عصرالایوم در ایران زنانی هستند که فخر رجالند عالمنند شاعرند واقفند در نهایت شجاعت هستند تربیت نساء اعظم و اهم از تربیت رجال است. زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکنند اول معلم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند." (6)

از همین رو، بنظر می رسد در خانواده بهائی، "تبعیض مثبت والویت آموزش دخترها از مفروضات خانواده بود." (15) عبدالبهاء بویژه تصریح می کند که "تربیت و تعلیم دختران اعظم و اهم از پسران است، زیرا این دختران وقتی مادر گردند و اول مربی اطفال امهاتند. بنابراین در صورتی که در خانواده ای امر تعلیم و تربیت برای کلیه اولاد میسر نباشد تربیت دختران ارجح است زیرا با تعلیم و تربیت مادر فوائد علم و دانش در جامعه سریعتر و موثرتر رواج می یابد." (16)

بنا به پژوهش هایی که سهیلا ترابی فراسانی (2) و ژانت آفاری (17) در مورد تاریخ مدرسه های دختران انجام داده اند به نظر می رسد که بهائیان در تاسیس اولین مدرسه ها در ایام نقش بسزایی داشته اند. همچنین پژوهشگران بهائی یا بزرگ شده در دامان خانواده های بهائی نیز به بررسی تاریخ مدرسه های بهائی پرداخته اند. از جمله مؤثران مومن مقاله مفصلی درباره بنیانگذاری مدرسه های بهائی و بسته شدن آنها در دوران رضا شاه نگاشته است. (18)

"مدرسه دخترانه نیز در طهران کمابیش به همین طریق ابتدا بصورت مکتب های غیررسمی و کوچک احتمالاً حتی از سال 1899 شروع گردید. از سال 1324 ق (1906 م) سید بگم، دختر سید اسمعیل سینا که مشهور به معلمه خانم بود در محله سرقبرآقا مکتبی را بعنوان شعبه مدرسه پسرانه تربیت دایئ نمود. در اول یا دوم مه 1911 با اجازه وزارت معارف مدرسه ای رسمی برای دختران در شمال شهر با 30 شاگرد بنام مدرسه تربیت بنات (دختران) گشایش یافت و دخترخانمی بهائی بنام لیلیان کیپس (Kappes Lilian) از آمریکا برای مدیریت آن برگزیده شد. اما تاسیس مدرسه دخترانه دشواریهای زیادی به همراه داشت از جمله این مشکلات ضعف بنیه اقتصادی کشور بود که پیشرفت مدرسه را مانع میشد تا آنکه با کوششهای طایره خانم، حمایت بهائیان آمریکا به این مساله جلب گردید در سال 1909 بهائیان آمریکا بهائیان آمریکا موسسه ای بنام انجمن آموزشی ایران و آمریکا (Persian-American Educational Society) تشکیل داده بودند که هدف آن صریحاً کمک به مدرسه های بهائی در ایران بود." (18)

"در این میان، حضرت عبدالبهاء درباره نیاز به مدرسه های دخترانه، پافشاری زیادی میفرمودند. بطور مثال آنحضرت خطاب به بهائیان همدان میفرماید: «مدرسه بنات اهم از مدرسه ذکور است زیرا دوشیزگان این قرن مجید باید نهایت اطلاع از عموم و معارف و صنایع و بدایع این قرن عظیم داشته باشند» با چنین حمایتی از حضرت عبدالبهاء، بزودی در سراسر ایران موضوع تشکیل مدرسه دخترانه در کنار مدرسه پسرانه مورد توجه قرار گرفت." (18)

سلی شاهور (Soli Shahvar) به تازگی پژوهش مفصلی درباره اولین مدرسه های بهائی در ایران انجام داده و کتابی با عنوان «مدرسه های فراموش شده» به زبان انگلیسی (19) نوشته است که بزودی در بازار توزیع خواهد شد. ولی به نظر می رسد که هنوز بررسی مشخصی درباره ی اینکه نقش این مدرسه ها در سواد آموزی زنان و یا ادامه ی مبارزات حق خواهی آنان چه بوده انجام نگرفته است.

همردیفی رخدادهای؟

با اینحال باید در نظر داشت که تاثیر فرهنگی نهضت باب بر نهضت زنان یک گمانه زنی است و این تاثیر فرهنگی ممکن است همزمانی برخی اتفاقات باشد، و نه لزوما سلسله ای از حلقه های یک زنجیر. در جامعه ی سنتی ما محیط خانواده برای رشد فردی زنان و آگاهی آنان به حقوق خویش و بیان خواسته هایشان اهمیت درجه اول داشت. برخی عواملی که محیط خانوادگی را برای رشد فردی زنان آماده ساخته و امکان سوادآموزی و تحصیلی را برای آنان فراهم می آورده، از جمله سطح تحصیل پدر و دیگر افراد خانواده و نگرش آنان به حقوق زنان بوده است. و سفرهای پدر و دیگر افراد خانواده به فرنگ - به خاطر تحصیل یا تجارت- و میزان ثروت خانواده و رفت و آمد با دربار و شاهزادگان نقش موثری در این زمینه دلشسته است.

باید در نظر داشت که برخی از شخصیت های موثر در خیزش نهضت تجددخواهی باب و پیروان باب که آئین بهائی و ازلی (بیانی) را بنیان گذاردند، از چنین شرایطی برخوردار بودند. یعنی افراد ثروتمند و تحصیلکرده و بانفوذی بودند که با فرهنگ غرب آشنایی داشتند. بنابراین قضاوت آنکه آیا ادامه دهندگان مبارزات زنان که از دل این خانواده ها بیرون آمدند از نسل فکری طاهره هستند یا این که این یک همردیفی رخدادهای (correlation) است که طاهره و صدیقه دولت آبادی و بسیاری دیگر از زنانی که مبارزه برای حقوق زنان را سرداده اند، از خانواده های ثروتمند، تحصیلکرده و اهل سفر بوده اند.

تاثیر رخدادهای بین المللی و حرکت های اجتماعی در کشورهای همسایه را نیز نباید فراموش کرد. یکی از پیامدهای انقلاب 1917 در روسیه حق رای برای زنان بود.

بی شک حرکت های زنان در ایران تحت تاثیر دگرگونی وضعیت زنان در کشورهای دیگر بوده همانطور که جنبش تجددخواهی در ایران از دیگر جوامع تاثیر پذیرفته است.

باری، بدنبال رد پای طاهره بود که حاشیه های تاریخ را جستجو کردم و تلاش کردم در گفتگو با افراد و با دسترسی به منابعی که بطور سنتی سانسور و یا نادیده انگاشته شده، پیوندهایی بین طاهره و اولین مدرسه های دخترانه در ایران پیدا کنم. پس آنچه در اینجا مطرح می شود بیشتر طرح یک پرسش درباره ی رابطه ی نهضت تجددخواهی باب و مبارزات زنان است تا ادعای یافتن یک پاسخ

صدیقه دولت آبادی

صدیقه دولت آبادی دارای چنان شخصیت و نقش استثنایی در تاریخ زنان ایران است که تقریباً نیاز به معرفی ندارد. فقط اشاره می شود که صدیقه دولت آبادی در راه اندازی اولین مدرسه های زنان، انجمن های زنان، و نشریات زنان نقش موثر داشته است. او یک دهه پیش از دستور رضا خان، خود کشف حجاب کرده بود، سفری به اروپا کرده و در فرانسه تحصیل کرده بود و از روشنفکران برجسته ی دوران خویش بود.

صدیقه دولت آبادی در خانواده ای پرورش یافته که بشدت تحت تاثیر اندیشه های باب و نهضت تجددخواهی او بوده است. پدر صدیقه دولت آبادی، نایب صبح ازل بوده است. درباره ی رابطه ی خانواده ی صدیقه دولت آبادی با نهضت بابی و ازلی بسیار گفته شده است.(20)

اما نکته ی جالب اینکه صدیقه دولت آبادی به عنوان یک حلقه ی پیوند فرهنگی میان جنبش باب و جنبش حق خواهی زنان در ایران تنها نیست و شاید استثنا نباشد. زنان دیگری نیز هستند که به خاطر تعصب دیگران، و یا وحشت نزدیکان از تعصب دیگران، تاریخ زندگانی آنان پنهان مانده است.

روشنک نوح دوست

روشنک نوح دوست نوه ی پسری میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل است که به قولی جانشین باب بوده است. با سپاس از دوستی که از خویشان نزدیک روشنک نوح دوست بوده ولی نمی خواهد نامش گفته شود، دانسته های ایشان را درباره ی این زن مبارز و فعال در اینجا نقل می کنم.

پدربزرگ روشنک نوح دوست، یعنی میرزا یحیی نوری، با پنج زن ازدواج کرده است. نام این زنان بدرجهان، رقیه، مریم، ملک جهان، و فاطمه بود. حاصل ازدواج میرزا

یحیی نوری و مریم، حاج سید حسن طبیب معروف به آقانور بود که تحصیل کرده ی ترکیه و از پزشکان سرشناس آن دوره بود (21) که ایشان به نوبه ی خود با هفت زن ازدواج نمود. نام این زنان فاطمه، سکینه، خانم بزرگ، ربابه، فخریه، خانم جان، و صاحب جان بوده است. (22) حاصل ازدواج آقانور و خانم جان دختری بود که نام اصلی او را نمی دانیم. زیرا "روشنک نועدوست خود نام و نام خانوادگی خویش را برگزید." (22)

"روشنک نועدوست، معروف به خانم مدیر، به سال 1273 در رشت تولد یافت. دروس مقدماتی و ادبیات فارسی و فرانسه را نزد پدر خود فرا گرفت و اندکی بعد در محضر میرزا محمد حسین صدر ادبیات عربی و ریاضی را آموخت. او به زبان روسی نیز تسلط داشت. نועدوست در سال 1296 - یعنی در سن 23 سالگی - اقدام به تاسیس دبستان ملی چهار کلاسه ی سعادت نسوان کرد و در سال 1300 به این دبستان، دبیرستانی 11 کلاسه ضمیمه نمود. او از جمله اعضای موسس جمعیت پیک سعادت نسوان رشت بود و مسئولیت اداره و انتشار مجله ی ارگان این جمعیت را که زیر نام پیک سعادت نسوان، طی شش شماره از مهر 1306 تا شهریور 1307 دوام آورد، بر عهده داشت. نועدوست در کنار همفکران خود در این جمعیت، علاوه بر انتشار نشریه ی پیک سعادت نسوان (که محل انعکاس آثار نویسندگان برجسته ای چون سعید نفیسی بود) به تاسیس کتابخانه و قرائتخانه ی عمومی، گروه تئاتر و کلاس خیاطی و صنایع دستی برای زنان، اقدام کرد و با اجرای تئاتر «عروسی یا دخترفروشی» و آثار مختلف مولیر، در آمد حاصل از این نمایش ها را برای تامین مخارج مدرسه ی ملی سعادت نسوان (از موسسات جمعیت یاد شده) و انتشار مجله ی پیک سعادت نسوان، صرف می کرد." (21)

"حاصل ازدواج آقا نور با فاطمه یک پسر و دختر بود به نامهای کوچک هدایت الله و ملوک و نام خانوادگی محبوب خلیق. ملوک 9 ساله بود که پدرشان فوت کرد و روشنک نועدوست به گونه ای سرپرستی آموزشی ملوک را به عهده گرفت. ملوک در مدرسه سعادت نسوان که روشنک تاسیس کرده بود تحصیل کرد و در دوره ی دبیرستان همزمان تحصیل می کرد و به کلاسهای پایین تر آموزش می داد پس از پایان دوره دبیرستان در همان مدرسه نسوان به عنوان معلم آغاز به کار کرد



دو نفر در ردیف نشسته که روپوش خاصی متفاوت از دیگر دانش آموزان به تن دارند، همزمان در دبیرستان تحصیل می کنند و به دانش آموزان سالهای پایین تر هم درس می دهند. نفر اول از سمت راست ردیف نشسته ملوک محبوب خلیق، خواهر روشنگ است. این عکس در اواخر دهه 1300، یعنی چند سال پیش از کشف حجاب گرفته شده است.

از ازدواج و جدایی روشنگ از همسرش اطلاعات زیادی در دست نیست. اما گفته می شود که ازدواج کرده، و شوهر ایشان شغل آزاد داشته است. اما روشن نیست که همسرش فوت کرده و یا از هم جدا شده اند. روشنگ بیشتر دوران خود را مجرد زیسته و فرزندی نداشته است." (22)

ملوک، خواهر روشنگ که نوزده سال از او کوچکتر بوده با پسردایی خود ازدواج کرده و با شوهرش در تهران خانه می کند. او پس از چهار سال زندگی مشترک و بدینا آوردن دو فرزند همسر خود را در تصادف از دست می دهد(21)

"پس از آن ملوک به رشت نزد روشنگ می آید و این دو خواهر یک خانه می خردند و تا آخر عمر روشنگ در دویخش جداگانه در این خانه با هم زندگی می کنند ملوک خود در مدرسه ی سعادت نسوان به کار تدریش مشغول شد و معاونت مدرسه را نیز به عهده داشت. دو پسر وی نیز تا کلاس چهارم در این مدرسه تحصیل کردند

روشنک نودوست باور دینی و اعتقادات مذهبی خاصی نداشت و هوادار سوسیالیسم ویا به عبارتی اومانیست بود. بسیاری از دوستان و همکاران وی در مدرسه نیز چپی بودند. خواهر او ملوک که سالها با او می زیسته نیز نسبت به مذهب خاصی پافشاری نمی کرده گو اینکه بطور سنتی به میانی اسلام احترام می گذاشته است. بطور نمونه هنگامی که از او خواسته می شود که فرزندانش را به عنوان آخرین بازمانده های رهبرفرقه ی ازلی به دهکده ی نور در مازندران ببرد تا مریدان این فرقه آنها را از نزدیک ببینند، این خواسته را نمی پذیرد و می گوید که ترجیح می دهد خود و فرزندانش را وارد جریان فعالیت های مذهبی نکند

مدرسه ی سعادت نسوان از کلاس آمادگی تا کلاس یازده را ارائه می کرد مدرسه تا کلاس چهارم مختلط بود و دانش آموزان پسر را نیز می پذیرفت و دختر و پسر در کلاس کنار هم درس می خواندند و زنگ تفریح با هم بازی می کردند از کلاس پنجم به بعد فقط دانش آموزان دختر به این مدرسه راه داشتند هنگامی که وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش کنونی) کلاس دوازده را به سیستم آموزشی افزود، این مدرسه نیز کلاس دوازده را اضافه کرد.

بنای اصلی مدرسه ی سعادت نسوان در حاشیه ی خیابان «سبزه میدان» بود که در سمت دیگرش باغ «سبزه میدان» قرار داشت. روشنک هر روز هنگام زنگ پایانی صبح برای نهار و نیز هنگام زنگ پایانی مدرسه در مقابل مدرسه و در حاشیه ی باغ سبزه میدان می ایستاد و مواظب بود که پسرها مزاحم دختران مدرسه نشوند

روشنک مخالف حجاب دختران و زنان بود. گرچه خودش به خاطر سلیقه ی شخصی از موهای خود خوشش نمی آمد و چنانکه در عکس دیده می شود تقریباً همیشه روسری بسر داشت، اما اجازه نمی داد که دانش آموزان در داخل محوطه مدرسه حجاب سر کنند. هنگامی که مدرسه تعطیل می شد، دانش آموزان در یک صف دونفره که مبصرهای کلاس پیشاپیش آن حرکت می کردند، در طول خیابان سبزه میدان حرکت می کردند. مدرسه سعادت نسوان در یک نبش این خیابان در مقابل باغ «سبزه میدان» قرار داشت، و دانش آموزان تا نبش دیگر خیابان در امتداد باغ سبزه میدان به صف می رفتند. روشنک که در مقابل مدرسه می ایستاد، مواظب بود که دختران دانش آموز با صف منظم حرکت کرده و در طول صف حجاب بسر نکنند و فقط وقتی که طول خیابان را طی کرده و به نبش دیگر می رسیدند، آزاد بودند که صف را بشکنند و در صورت تمایل حجاب داشته باشند. روشنک نودوست با اینکه مخالف حجاب زنان بود، روی پوشش و رفتار باوقار برای دختران تاکید داشت: ناخن های دختران مرتب بازرسی می شد که بلند نباشد، دامن ها نباید زیاد کوتاه می بود، و دختران حق نداشتند ماتیک بزنند یا ابروهایشان را بردارند. همه ی دانش آموزان روپوش داشتند و باید با روپوش و بدون حجاب در مدرسه حاضر شوند. معلم هایی که همزمان مشغول تدریس و آموزش بودند،

روپوش خاصی داشتند.

روشنک نوعدوست زنی ایران دوست بود و مردم را نیز دوست داشت و صمیمانه به پیشرفت مردم کشورش علاقمند بود. روشنک نام "سعادت نسوان" را به دقت برگزیده بود و مفهوم "سعادت" برای او بس گسترده تر از "موفقیت" در درس و تحصیلی بود. وی زنی همه جانبه نگر بود که از تعصب عقیدتی بس بدور بود تنها موضوع مهم چرخاندن مدرسه، استخدام معلم های خوب و تامین حقوق آنها، و کیفیت بالای آموزشی بود. در مدرسه ی روشنک، آموزگاران مسلمان و آموزگاران سکولار و چپی در کنار هم تدریس می کردند. یکی از معلم ها یک خانم بهائی بود، و معلم موسیقی که به نام "مادام" خوانده می شد، ارمنی بود. در مدرسه سعادت نسوان تعلیمات دینی نیز تدریس می شد. شهر رشت نیز فضای نسبتاً آزادی داشت که چنین مدرسه ای در آن توانست رشد کند و مردم روشنک نوعدوست را واقعا دوست داشتند در حالیکه شاید در برخی شهرهای دیگر که میزان تعصب سنتی مردم نسبت به زنان بیشتر بود، چنین زنی را شاید در آن دوران تکفیر می کردند.

در دهه 1330 دستوری از سوی وزارت فرهنگ وقت به مدرسه ها ابلاغ شد که هیچ دانش آموزی را تا کلاس 4 یا 5 دبستان مردود اعلام نکنند و هر دانش آموزی، صرف نظر از میزان پیشرفت تحصیلی اش، پس از گذراندن سال تحصیلی به پایه ی بعدی ارتقاء یابد. این دستور بر اساس «اصل چهارم» در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور در امریکا بود و هدف آن افزایش نرخ توسعه ی کشورها بود روشنک نوعدوست اعلان کرد که سنجش میزان پیشرفت دانش آموزان در تحصیل یک امر جدی است و نباید به هیچ بهانه ای نادیده گرفته شود و شجاعانه از پیروی از این دستور وزارت فرهنگ آن زمان سر باز زد.

روشنک نوعدوست در مورد معیارهای آموزشی بسیار سختگیر بود و کار آموزش را خیلی جدی می گرفت. اگرچه مدرسه ی سعادت نسوان یک مدرسه ی ملی بود و دانش آموزان باید شهریه ی خصوصی می پرداختند، اما پرداختن شهریه کافی نبود و استعداد و پشتکار دانش آموزان نیز در پذیرش آنان به مدرسه شرط بود و مدرسه ی او در شهر رشت به عنوان یک مدرسه نمونه با سطح بالای تحصیلی شناخته شده بود. در کنار دانش آموزانی که شهریه می پرداختند همواره تعدادی شاگردان بی بضاعت نیز که دارای استعداد تحصیلی بالاتر از متوسط بودند در مدرسه پذیرفته می شدند که از پرداخت شهریه معاف بودند.

با افزایش تاکید دولت بر تحصیل کودکان، مدرسه ی سعادت نسوان از برخی کمک های دولتی برخوردار شد از جمله اینکه برخی آموزگاران این مدرسه از معلم های رسمی دولتی بودند و این شامل کسانی می شد که توانسته بودند کلاس 11 را به اتمام برسانند. ملوک، خواهر روشنک، یکی از این آموزگاران بود که کلاس 11 را

به پایان رساند و توانست بعدها از حقوق و مزایای بازنشستگی دولتی برخوردار شود. اما روشنگر خود به عنوان مدیر مدرسه هیچگاه کارمند رسمی دولت نشد.

روشنگر وضعیت مالی آنچنانی نداشت که مدرسه را با پول خود بچرخاند و مرتب از پدران و مادران دانش آموزان درخواست می کرد که در تامین بودجه ی مدرسه او را یاری کنند. وی برنامه های جمعی گوناگونی برای مشارکت پدران و مادران در امور مدرسه در محل مدرسه ترتیب می داد و همیشه از یاری آنان برای ادامه ی کار مدرسه برخوردار بود. از جمله صاحب ساختمان مدرسه فردی بود بنام آقای میخچی که فرزندان وی نیز از شاگردان روشنگر بودند. اسکلت ساختمان چوبی بود و گاه پاشنه ی کفش خانم ها لای چوب های کف ساختمان گیر می کرد ساختمان مدرسه قدیمی بود و هر تابستان نیاز به مرمت و آماده ساختن برای زمستان داشت. روشنگر نوه دوست همیشه با پرداخت اجاره ی ماهیانه به آقای میخچی مشکل داشت و آقای میخچی با او مدارا می کرد.

روشنگر همواره در تلاش برای اداره ی مدرسه بود. تابستان ها که مدرسه تعطیل بود، بخشی از وقت وی و خواهرش و حتی بچه های خواهرش صرف تهیه ی هیزم برای سوخت و گرم کردن کلاسهای درس در فصل زمستان می گشت. این زن خستگی ناپذیر و دیگر اعضای فامیل وی هیزم ها را در تابستان به کمک همدیگر در زیر سرپوش سقف مانندی در حیاط منزل خود انبار می کردند تا زمستانها در مدرسه به مصرف برسد.

همه ی آشنایان، دوستان و خویشان روشنگر نوه دوست به او احترام خاصی می گذاشتند و درباره ی مسائل گوناگون، حتی مسائل زندگی شخصی خود، از او نظر می خواستند. یک بار یکی از خویشان روشنگر که جوانی بود که تازه دبیرستان را تمام کرده و کاری گرفته بود، همراه خانواده ی خود از کرمان به رشت آمد که روشنگر او را در انتخاب همسر یاری کند. روشنگر به او گفت "پاشو! پاشو برو تهران درس ات را بخوان!" آن مرد جوان حرف روشنگر را به جان گوش کرد و به تهران رفت و در دانشگاه تهران به ادامه ی تحصیل پرداخت و تحصیلات خود را تا گرفتن درجه ی دکترا ادامه داد و پس از پایان تحصیل بود که ازدواج کرد. ایشان از دانشگاهیان بنامی شد که سالها در دانشگاه تهران به تدریس ادبیات فارسی پرداخت.

روشنگر آدمی بسیار جدی بود و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و کار می کرد او فرصتی و از این رو حتی تمایلی به گردش و تفریح نداشت. مسائل مربوط به مدرسه در درجه ی نخست وقت او را می گرفت و پس از آن مطالعه و دیگر فعالیت های اجتماعی او را مشغول نگاه می داشت. به فعالیت های اجتماعی علاقه داشت و از هر فرصتی برای فعالیت استفاده می نمود در دوران مصدق که اوراق قرضه ملی برای کمک به دولت به فروش گذارده شد، مدرسه ی سعادت نسوان بیشترین پول قرضه ملی در میان دبیرستانهای رشت را برای مصدق جمع آوری

نمود. بیشتر آموزگاران مدرسه به مسائل سیاسی علاقمند و در حزب های سیاسی وقت فعال بودند. آموزگاران بچه های مدرسه را تشویق می کردند که اوراق قرضه را در میان خویشان و آشنایان بفروشند و شعری نیز درباره قرضه ی ملی ساخته شده بود که دانش آموزان می خواندند

عکس های یادگاری که از روشنگر نوه دوست و همکاران ایشان و دانش آموزان مدرسه ی سعادت نسوان به جای مانده است به همت یکی از آموزگاران مدرسه بنام آقای مرکزی گرفته شده که دبیر نقاشی مدرسه سعادت نسوان بود و در کنار شغل آموزگاری، یک مغازه عکاسی در خیابان شاه در شهر رشت داشت.



روشنگر نوه دوست در این عکس با روسری و عینک دودی در ردیف جلو نشسته است. نفر سوم ردیف نشسته از سمت راست ملوک محبوب خلیق، خواهر روشنگر نوه دوست است. نفر دوم ردیف نشسته از سمت راست، آقای مرکزی است. دانش آموزان برجسته ی مدرسه در دو ردیف عقب ایستاده اند

محل مدرسه ی سعادت نسوان بعدا عوض شد. روشنگر در سالهای آخر زندگی مدرسه ی سعادت نسوان را به وزارت فرهنگ واگذار نمود و وزارت فرهنگ نام این مدرسه را به «روشنگر» تغییر داد. پس از انقلاب اسلامی متاسفانه نام مدرسه ی روشنگر تغییر یافت و اعتراض های رسمی خویشان روشنگر نوه دوست به این تغییر نام و نامه نگاری آنان به اداره ی فرهنگ (نام پیشین وزارت آموزش و پرورش) فایده ای نداشت.

روشنک بیماری های گوناگونی داشت و در بهار سال 1338 برای معالجه به تهران آمد. خواهرش ملوک و فرزندانش او را در این سفر یاری کردند متأسفانه بیماری او درمان نشد و روشنک در بیمارستان درگذشت.

مراسم بزرگداشت روشنک نوه دوست در تهران بدون تشریفات مذهبی و با سخنرانی یکی از دانش آموختگان دانشگاه تهران درباره ی روشنک نوه دوست برگزار شد. این دانش آموخته که بعداً خود استاد دانشگاه شد، همان مرد جوانی بود که سالها پیش به رشت رفته بود تا زن بگیرد و روشنک او را تشویق کرده بود که به تحصیلات عالی بپردازد.

مجلس ترحیم روشنک نوه دوست در مسجدی در شهر رشت برگزار شد نکته ی جالب اینکه از آنجایی که روشنک در شهر رشت به عنوان یک فرد چپی معروف بود، روحانیون شهر می خواستند او را باکوت کنند. اما فرهنگیان شهر از این امر عصبانی شده و به روحانیون فشار آوردند و از آنها خواستند که برجسته ترین روحانی شهر در مسجد در رثای روشنک نوه دوست صحبت کند موضوع دیگر تنش میان فرهنگیان و روحانیون این بود که روحانیون نمی پذیرفتند که فرهنگیان با کفش وارد مسجد شوند و می گفتند ما در مسجد میز و صندلی نداریم و همه روی فرش می نشینند. ولی بالاخره داخل مسجد را صندلی چیدند و یکی از بهترین واعظین شهر رشت در این مراسم سخنرانی کرد." (22)

آرامگاه روشنک نوه دوست در ابن بابویه تهران است. (21)

در پایان: ما دختران طاهره

نگاهی رها از پیشداوری های ارزشی و ایدئولوژیک و مذهبی به رخدادها و جریان های تاریخی تاثیر یک رخداد یا روند را بر دیگری بهتر روشن می سازد و اگر این سلسله رخدادها و روندها را دنبال کنیم، شاید ببینیم که همه ی ما به گونه ای از واقعیت حضور باب و طاهره و پیروان آنان تاثیر گرفته ایم چرا که این شخصیت های برجسته ی تاریخ کشورمان با همه ی اندیشه ها و باورها و فعالیت های خویش، بخشی از تاریخ ما هستند و در جایگاه امروز ما سهم موثری ایفا نموده اند

--

*به یاد ده زن بهائی که در شیراز اعدام شدند

<http://hright.iran-emrooz.net/index.php?/hright/more/16174>

**تاریخ نبیل: تاریخ فراموشی ما!

<http://www.iran-emrooz.net/index.php?/hright/more/16613>

1- Abbas Amanat, Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran 1850-1844, Cornell University 1989

2- سهیلا ترابی فارسانی، مدارس دختران از مشروطیت تا پهلوی (طهران: سازمان اسناد ملی ایران، 1378/1999)، به استناد مقاله مؤژان مومن (18)

3- احسان طبری، برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران، انتشارات حزب توده ایران

4 - نصرت الله محمد حسینی، «حضرت طاهره، شرح حیات و آثار منظوم و منثور قرّة العین، بمناسبت یکصد و پنجاهمین سال انعقاد احتفال بدشت»
[/http://reference.bahai.org/fa/t](http://reference.bahai.org/fa/t)

5 - کنت دوگوبینو، «مذاهب و فلسفه در آسیای مرکزی»، ترجمه محمد فره وشی
<http://www.bayanic.com>

6 - از کتاب خطابات حضرت عبدالبهاء، صفحه ۴۳۱، همچنین در کتاب پیام ملکوت، صفحه ۲۳۲.

7 - میرزا آقاخان کرمانی، هشت بهشت، ص 281-282
<http://www.ketabfarsi.org/ketabkhaneh/ketabkhani/ketab281/ketab281.pdf>

8 - همانجا، ص 10

9 - همانجا، ص 122

10 - میرزا حسینعلی نوری بهاءالله، کتاب اقدس، ص 49 ملحقات
<http://www.ketabfarsi.org>

11 - همانجا، ص 84 ملحقات

12- همانجا، ص 79 ملحقات

13 - همانجا ص 224-225 ملحقات

14 - میرزا آقاخان کرمانی، هشت بهشت، ص 3-4
<http://www.ketabfarsi.org/ketabkhaneh/ketabkhani/ketab281/ketab281.pdf>

15 - هایدیه درآگاهی (مصاحبه توسط شهلا عبقری) - چهره ما، تاریخ ما
سایت شبکه بین المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران
<http://www.iran-women-solidarity.net/spip.php?article408>

16 - میرزا حسینعلی نوری بهاءالله، کتاب اقدس، ص 157 ملحقات
<http://www.ketabfarsi.org>

17 - ژانت آفاری، انجمنهای نیمه سری زنان در نهضت مشروطه، ترجمه دکتر جواد یوسفیان، 1377

"Schools in Iran" in The Baha'is of Iran: Socio-historical Baha'ism - 18
,Dominic P Brookshaw and Seena B. Fazel), London: Routledge .studies (ed
121-94 .pp ,2008
این مقاله با عنوان «مدرسه های بهائی در ایران» توسط کیومرث مظلوم به فارسی
ترجمه شده و در شماره 15 نشریه "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر" در
صفحه‌های 220 تا 246 چاپ و توسط "مؤسسه عصر جدید" در دارمشتات، آلمان در
سال 1384 شمسی/2005 میلادی منتشر گردیده است.

Baha'is and Modern Soli Shahvar, The Forgotten Schools: The -19
2009 ,Education in Iran, 1899-1934, IBTauris Publishers

20- مقاله ی آقای رضا رمضان نرگسی با عنوان «زنان در تاریخ معاصر، صدیقه دولت
آبادی» که در کتابخانه اینترنتی تبیان به چاپ رسیده مجموعه ای از اسناد و
شواهد موجود را در این زمینه ارائه می دهد.
[http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=19667](http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=19667&BookID=80320)
Language=1

21 - سید ابراهیم مروجی، پیشگامان فرهنگ گیلان - از آغاز تا 1357، جلد
نخست، فرهنگ ایلیا، 1387

Detailed Family Tree of His Holiness Subh-i Azal - 22
<http://www.bayanic.com/lib/typed/hist/AzalHist/Efamtree.html>

23 - مصاحبه شفاهی با یکی از خویشان نزدیک روشنک نودوست که نام ایشان
محفوظ است.